

جزء دوم

بجز و جز

الف - هشت پاره (مثنوی)

۱ - مسبق الاجزاء .

مستفعلان مستفعلان مستفعلان

گفتم بگویی گفتم بگویی گفتم بگویی

مثال از نگارنده

در آسمان یا در زمین از متقین یا فاسقین ارقاسطین یا مارقین زاهل ظنون و اهل بقین

هر چه ات بدست افتد بگویی با آن شریک السارقین

نیمی ز تو است نیمی ز ما است والله خیر الرازقین

۲ - سالم

مستفعلن مستفعلن مستفعلن گفتم بگو گفتم بگو گفتم بگو

مثال

خواهم که در صورت گری نتش دهانش را کشم

کو در سخن آید لبش تا من نشانش را کشم

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (فرصت شیرازی)

مثال از نگارنده

گفتم که آخر رحم کن بر دیده گریبان من گفتم که بختده کن رها دست خود از دامان من

گفتم که سر را میکنم ای نازنین قربان تو گفتم که صدها همچو تو جان میکند قربان من

گفتم که دارم نقد جان بستانش از من بی بها گفتم که در خور نیست تا گرد فدای جان من

گفتم که چندی می رود کز حال دل آ که نیم گفتم که حال او پیرس از ناولک مژگان من

گفتم که دل در گوی تو افتان و خیزان می رود گفتم که آن بی خانمان امشب بودم همان من

گفتم که عقل و جان و دل هستند در فرمان تو گفتم که بودند از ازل این هر سه در فرمان من

گفتم که اخگر را مکن محروم از لعل لب گفتم که چشم خود پیوش از بسته خندان من

۳- سالم منخبون .

مستفعلن مفاعلن مستفعلن مفاعلن گفتم بگو بگویمت گفتم بگو بگویمت

مثال

دلدار من اگر مرادر هجر خودرها کند .

(لاادری)

(مثال از نگارنده)

ببند ز من همی صفا، غیر از جفا نمیکند	یارم ندانمی چرا، با من وفا نمی کند
ببند که میشوم فدا، هیچ اعتنا نمیکند	دارد جفا به من روا، جورش ندارد انتها
گر باشدش به من صفا، عیشم عزانمیکند	ببند مرا که از قضا، شد تیره در نظر فضا
این خونمیکندرها، ترک این ادا نمیکند	چون میشود ز من جدا، رنج دلم بس از جفا
سازی ز نو، ز ندنوا، دل را رضا نمیکند	هر دم در این محن سرا، طر حی ز نو کند بنا
تیرش چو شد بدلرها، هر گز خطا نمیکند	چون پرده های سینما، در فیلم های بی صدا
دارد جفا بمن روا، بر ما سوا نمیکند	دارد مرا چو در لوا، دارم سری زاوسوا
وی برتر از مه سما، لطفت رسانمیکند	روگو به او تو ای صبا، کای به ز بلیس سبا
از ابتدا به انتها، الا فلا نمی کند	بر ضد یار خود هلا، کس بی جهت بهر کجا
کس بر اسیر می نوا، در کر بلا نمیکند	بینی مرا چو مبتلا، اینسان که میکنی جفا
وین درد جان و تن گزا، خارج صدا نمیکند	بردیده و به دست و پا، از خون دل نهم حنا
او جز در تو التجا، بر ما عدا نمیکند	دل را اگر که چون گیا، کوئی لگد بگفش با
آرم همی دعا ثنا، بر تو نما نمیکند	هر روزه تا که عشا، بر در که بخدا ترا
کی ای به تن مرا بقا، جاز را فدا نمیکند	گردیده ام چو مبتلا، کن دور از من ابتلا
دلدار من از ابتدا تا انتها نمیکند	دارم بجزرات دعا، چون من کسی به تو وفا
جز من کسی بتوبتا، اینگونه تا نمیکند	با پنبه سر گر از قفا، خواهی بری منم رضا
باشد خدای من گوا، دل جز ثنا نمیکند	عشقت بدل کزیده جا، بر سرا گر زنی عشا
بکدل چو شد، دودل خدا، از هم جدا نمیکند	ایدلبرم در این ولا، خاکم من و توئی طلا
ببند بسی بدی مرا، بد در ازانمیکند	از بس در او بود حیا، ندهم مر اسزاجزا

(۱۶)